

خاطرات پزشک ناصرالدین شاه از تبریز

تبریز شهر وسیعی است که ۱۵۰ هزار نفر جمعیت دارد، ولی به روایات مردم سابقا خیلی بیشتر از این سکنه داشته، به من گفتند که برای پیمودن وسعت...



ایسنا/آذربایجان شرقی " تبریز شهر وسیعی است که ۱۵۰ هزار نفر جمعیت دارد، ولی به روایات مردم سابقا خیلی بیشتر از این سکنه داشته، به من گفتند که برای پیمودن وسعت تبریز از یک طرف به طرف دیگر پیاده سه ساعت وقت لازم است و اگر فاصله اقل بین دو طرف آن را بگیرند کمتر از دو ساعت طی آن ممکن نیست."

این ها بخشی از اظهارات دکتر فوریه، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه است که به جای پزشک فرانسوی، مدتی در خدمت شاه معروف قاجار و شاهد عینی بسیاری از وقایع دربار قاجار بود که خاطرات و مشاهداتش از ایران را دو یادداشت هایی تحت عنوان "سه سال در دربار ایران" منتشر کرد.

به گزارش ایسنا، دکتر فوریه نوشته است؛ "در دوم ذی الحجه ۱۳۰۶ قمری پس از آنکه وزارت خارجه مرا رسماً تحت اختیار شاه قرار داده و به او معرفی شدم، در حالی که شاه تبسمی بر لب داشت با من دست داد و این چهار کلمه را به فرانسه ادا نمود: "شما طبیب من هستید" و این بود که من به همراه اعلاحضرت، پادشاه ایران به سوی ایران روانه شدم که مدت ها در خدمت پادشاه موتنگرو در شغل طبابت درباری بودم...

در ایران و آذربایجان، توپ ها به شلیک درآمد و به میمنت وجود اعلاحضرت که به ایران برمی گشت (از سفر سوم فرنگستان) یکصد تیر توپ شلیک شد. وضع طبیعی راه تا مرند چندان فرقی نکرد. نزدیک ساعت چهار پس از طی راهی سراسیمه به این قصبه رسیدیم... تمام روز (شانزدهم سپتامبر ۱۸۸۹ قمری) در مرند در چادرهایی که در باغات زده بودیم ماندیم. این قصبه که مستحکم و قدیمی است خالی از اهمیت نیست، خانه های آن از خشت و گل ساخته شده و همه آن ها در میان جنگلی از درختان بارور قرار یافته... ورود ما به تبریز مصادف شد با یک اردو گدا که جلو ایشان را نمی گرفت، مگر به زور چماق، شاطرها (ماموران نگرهبانی سلطنتی).

در واقع از معجزات بود که با این کوچه های تنگ پر پیچ و خم کسی زیر کالسکه ها نمی رفت، زیرا که تنگی کوچه و خم های شدید آن ها در هر قدم کالسکه ها را به توقف مجبور می ساخت، اگر در بیرون شهرهای بزرگ باز شدن فاضلاب های شهری به علت عفونت، هوای اطراف را کریه و غیرقابل استنشام می نماید، در ایران بساط فقر و مسکنت که بزرگترین و پلیدترین زخم های پیکر جامعه انسانی و به وسعت تمام گسترده است و خوشبختانه در رسیدن به دارالحکومه از دیدن این منظره حزن آور نجات یافتیم.

تبریز، مرکز مهمترین ایالات ایران یعنی آذربایجان است و به همین علت اداره آن را به ولیعهد مملکت می سپارند و ولیعهد تا وقتی که بر کرسی سلطنت بنشینند، حکمران آنجا است. غیر از این تبریز اهمیت دیگری نیز دارد و آن وقوع آن است در محل تقاطع راه هایی که متوجه روسیه در شمال و عثمانی در مغربند.

قوانلی (کاروان ها) که از ایران از طریق قفقازیه تا بندر ترابوزان و بحر سیاه به اروپا می روند و ایران را با این قطعه مرتبط می سازند از آن می گذرند، بدبختانه زلزله های متوالی تقریباً تمام ابنیه قدیمی را منهدم ساخته و در شهر و در خارج آن در هر گوشه و کنار خرابی های زیادی دیده می شود، بعضی در روی زمین و بعضی دیگر مدفون و مخفی در زیر خاک.

قابل ملاحظه ترین این ابنیه مسجد کبود است که امروز در حقیقت دیگر چیزی از آن باقی نمانده و گنبد و سقف ها هم به زمین فرو ریخته، فقط چند دیوار از آن بر پاست که تا حدی از دوره آبادی و عظمت آن حکایت می کند، قسمتی از آن که بهتر از همه محفوظ مانده سر درب ورودی آن است، این قسمت که مرتفع و بالای آن به شکل قوسی بیضوی است دارای حاشیه است، مارپیچی از کاشی های کبود بسیار خوشرنگ، اما جزء اعظم نقوش و کنیه ها از میان رفته است؛ علت اینکه این مسجد را کبود می گویند آجرهای مینائی آن است که زمینه آن ها کبود است و روی آن ها نقوشی به رنگ های مختلف دیده می شود، شکست های آن ها در اطراف بنا فراوان است.

دیگر از بناهای قدیمی تبریز ارک آن است (مسجد جامع علیشاه) که بنایی عظیم و مستحکم است، این بنا چنان محکم بوده که تاکنون در مقابل زلزله ها قسمتی از آن پایدار مانده و با وجود سوسمارهایی که از دیوارهای آن بالا می روند با صورت بالنسبه آبادی دارد.

با اینکه شهر تبریز به مناسبت مقدم اعلاحضرت آن جوش و خروشی را که شایسته است ندارد، باز در تجلیل ورود و ادامه مراسم تشریفاتی به حکم اجبار شرکت نموده است. بازارها پر از جمعیت است، لیکن وضعیت فوق العاده در آن مشهود نیست این بازار از جمعیت منظره و امتعه فروشی با سایر بازارها که دیده ایم چندان فرقی ندارد.

چون شب و روز و در راه بر سر سفره تا سر حد دائماً با همراهان متعدد شاه مشهور بودم، کم کم من هم جزء ایشان شده بودم و با اسامی ایرانی انس گرفته بودم، کمتر کسی از این جماعت بود که برای استشاره طبی یا رفع کسالت با درد مختصری پیش من نیامده باشد، کسانی که زبان فرانسه می دانند و چند نفر از ایشان هم آن را به خوبی تکلم می کنند زودتر با من آشنا شده اند و آن ها هم که این زبان را نمی دانند با یک نفر زبانان به عنوان مترجم بعد از ایشان به من مراجعه کرده اند.

پزشک مخصوص شاه، فخرالطباء که در سفر شاه در پاریس انگشت نما بود، شیخ الاطباء که بسیار پزشک باوقار بود و سومی، میرزا زین العابدین پزشکی است که محبوب تر می نماید که هر سه طبیب پس از مشاوره با یکدیگر به عرض شاه رسانیدند که مرا به عنوان پزشک مخصوص قبول کند تا بیماری شاه را که اعتمادالسلطنه به من گفته بود و به اسهال خطرناکی مبتلا بود با دواهای فرنگی معالجه کنم که شاه قبول کرد.

من و اعتمادالسلطنه با هم به کنسولگری فرانسه در تبریز رفتیم و پتروف کنسول روس هم با ما در این مکان به ناهار دعوت داشت. مسیو برنه و پتروف با کمال گرمی از من پذیرایی کردند در روز ورود به دیدن من آمده از من خواهش نمود که پیش او منزل کنم.

ساعت هشت صبح بیست و دوم سپتامبر از تبریز حرکت کردیم و به باسمنج رسیدیم به علت ارتفاع زیاد باسمنج (۱۳۰۰ متر) آب های خوب و فراوان و هوایی بسیار لطیف یکی از ییلاقات مردم تبریز است و اکثر مردم تبریز برای هواخوری و گردش به آنجا می آیند و غالباً هم در آنجا اماراتی ییلاقی دارند و یکی از آنها هم متعلق به پتروف کنسول روز است.

فوریه بعد از این تجویز دارو و درمان اسهال شاه را روایت می کند، گویا ناصرالدین شاه تا قبل از تجربه ی اسهال خونی، مشکلیش را با پزشکش درمیان نگذاشته و از اعتمادالسلطنه کمک می گرفته.

این پزشک فرانسوی همچنین در ادامه از تعداد زن های شاه ایران در اندرونی و امکانات مخصوص او و نگاه تحقیرآمیز ناصرالدین شاه به بقیه شاهانی که امکانات کمتری از او داشتند، سخن گفته است.

این مطالب از کتاب های "سه سال در دربار ایران" و "تبریز از نگاه جهانگردان"، برگرفته شده است.